

**مادر بزرگ سلام می‌رساند  
و می‌گوید متأسف است**

فردریک بکمن

ترجمه‌ی حسین تهرانی



کتاب گوله پخش

## فهرست مطالب

۱۳	۱- توتون
۲۶	۲- میمون
۴۲	۳- قهوه
۵۸	۴- مونوپولی
۶۹	۵- گل های زنبق
۸۳	۶- مواد شوینده
۹۸	۷- چرم
۱۱۴	۸- لاستیک
۱۲۳	۹- صابون
۱۳۶	۱۰- ژل ضد عفونی کننده
۱۴۴	۱۱- شکلات پروتینی
۱۵۴	۱۲- نعنا
۱۶۸	۱۳- نوشیدنی
۱۷۸	۱۴- اسنوس
۲۰۰	۱۵- خاکاره
۲۱۴	۱۶- گردو خاک
۲۳۰	۱۷- شیرینی دارچینی
۲۴۶	۱۸- دود
۲۶۱	۱۹- خمیر کیک کره ای
۲۷۶	۲۰- بوتیک لباس
۲۹۴	۲۱- واکس
۳۰۸	۲۲- نسکویک
۳۱۸	۲۳- دستمال های ظرفشویی
۳۲۷	۲۴- بیسکویت های رویایی
۳۴۲	۲۵- درخت کریسمس

۳۵۸	..... پیتزا	۲۶-
۳۷۲	..... نوشیدنی داغ	۲۷-
۳۸۸	..... سیب زمینی	۲۸-
۳۹۶	..... مرنگ	۲۹-
۴۰۶	..... عطر	۳۰-
۴۲۲	..... کیک بادام زمینی	۳۱-
۴۳۷	..... بستنی	۳۲-
۴۵۰	..... نوزاد	۳۳-
۴۶۶	..... مادر بزرگ	۳۴-
۴۸۱	..... موزخه	

## ۱- توفون

داشتن یک ابرقهرمان حق تمام کودکان هفت‌ساله است. به همین راحتی. و هر کس نظر دیگری داشته باشد، عقلش درست کار نمی‌کند.

مادر بزرگ السا<sup>۱</sup> که این‌طور می‌گوید.

السا هفت‌ساله است، یعنی در واقع تقریباً هشت‌ساله. خودش هم می‌داند که در مقام یک دختر هفت‌ساله، چندان خوب نیست، می‌داند که با بقیه فرق دارد. مدیر مدرسه‌اش می‌گوید، السا «باید خودشو هماهنگ کنه، تا بتونه با سایر بچه‌ها بهتر کنار بیاد» و هم‌سن‌وسال‌های والدین السا معتقدند که او «نسبت به سن‌وسالش بسیار پخته است». السا می‌داند که این، فقط بیان مؤدبانه‌ای است برای «نسبت به سن‌وسالش بسیار گستاخ است»، چون همیشه وقتی این حرف را به زبان می‌آورند که او اشتباهات‌شان را تصحیح کرده باشد، مثلاً وقتی کلمه‌ی «Dejavu»<sup>۲</sup> را اشتباه تلفظ کنند و یا فرق مفعول بی‌واسطه و باواسطه را ندانند، اشتباهاتی که معمولاً کسانی مرتکب می‌شوند که خودشان را عقل‌کل می‌دانند. بعد همین آدم‌ها می‌گویند: «اون نسبت به سن‌وسالش خیلی پخته‌ست.» و به‌زور به والدین السا لبخند می‌زنند. انگار که این نوعی عیب محسوب شود، انگار از اینکه السا در سن هفت‌سالگی نادان و کم‌عقل نیست، ناراحت شوند. اصلاً به همین دلیل السا به‌جز مادر بزرگش، هیچ دوست دیگری ندارد. چون عقل تمام کودکان هفت‌ساله‌ی مدرسه‌شان، مثل عقل سایر هفت‌ساله‌ها، محدود است. ولی السا با بقیه فرق می‌کند. مادر بزرگ به او می‌گوید، به این مسئله حساسیت نشان ندهد، چون تمام

1. Elsa

۲. کلمه‌ای است فرانسوی به معنی آشناپنداری.

ابرقهرمانان با بقیه فرق می‌کنند و اگر قدرت‌شان عادی بود، خب آن وقت با بقیه فرقی نداشتند.

مادر بزرگ هفتاد و هفت ساله است. یعنی در واقع تقریباً هفتاد و هشت ساله. او هم نسبت به سن و سالش چندان خوب نیست. آدم از چهره‌اش تشخیص می‌دهد که پیر شده است. چون صورتش مثل یک تکه روزنامه است که در کفش خیس قرار داده شده باشد، ولی به ذهن هیچ‌کس خطور نمی‌کند که بگوید، مادر بزرگ آدم پخته‌ای است. گاهی بعضی‌ها به مادر السا می‌گویند که مادر بزرگ «سرزنده» است و بعد با نگرانی، حتی کمی خشمگین، به مادر السا نگاه می‌کنند. و مادر السا هم هر بار آه می‌کشد و می‌پرسد، این بار میزان خسارت چقدر است. مثلاً به نظر مادر بزرگ، وقتی که او هنگام پارک رنو، با دنده عقب به ماشین عقبی می‌کوبد، این مردم هستند که مقصرند، چرا که اگر باهم همبستگی داشتند، هیچ وقت ترمزدستی ماشین را نمی‌کشیدند. یا وقتی در بیمارستان سیگار می‌کشد و آذیرهای اعلام حریق به صدا در می‌آیند، او فریاد می‌کشد: «عجب دوره و زمنه‌ی گندی شده! امروزه همه مجبورن از خودشون رفتار صحیح سیاسی نشون بدن!» بعد سروکله‌ی مأمور حفظ امنیت پیدا می‌شود و او را وادار می‌کند، سیگارش را خاموش کند. یا آن دفعه که آدم برفی درست کرد، تن آن را با لباس واقعی پوشاند و او را در حیاط، طوری زیر بالکن همسایه‌اش، بریت - ماری گذاشت که به نظر می‌آمد یک نفر از پشت بام سقوط کرده است. یا آن موقع که عده‌ای مرد عینکی و خوش لباس در محله می‌چرخیدند، زنگ در تمام خانه‌ها را می‌زدند و با ساکنین درباره‌ی خدا، مسیح و بهشت صحبت می‌کردند، مادر بزرگ با ربدو شامبری که کمر بندش را نبسته بود، روی بالکن خانه‌اش ایستاد و با اسلحه‌ی پنت‌بال به سمت آن‌ها شلیک کرد. بریت - ماری نمی‌توانست تصمیم بگیرد که به خاطر این کار از دست مادر بزرگ شکایت کند، یا به خاطر باز بودن ربدو شامبرش. پس جانب احتیاط را رعایت کرد و به خاطر هر دو مورد از دست او شکایت کرد.

در این طور مواقع مردم فکر می‌کنند که مادر بزرگ نسبت به سن و سالش کمی «سرزنده» است.

حالا دیگر می‌گویند که او دیوانه است. ولی مادر بزرگ در واقع یک نابغه است، البته هم‌زمان کمی هم مجنون است. او قبلاً پزشک بود، جوایز متعددی دریافت کرد. خبرنگاران درباره‌اش مطالب زیادی می‌نوشتند و به بدترین نقاط جهان سفر می‌کرد، در حالی که بقیه تمام سعی‌شان این بود که از آن مناطق فرار کنند. در سراسر دنیا جان انسان‌ها را نجات می‌داد و با بدی و شرارت می‌جنگید. درست همان کاری که ابرقهرمانان انجام می‌دهند. ولی در پایان یک نفر به او گفت که دیگر «پیر» شده است و نمی‌تواند جان انسان‌ها را نجات دهد، گرچه السا تصور می‌کند، منظور آن یک نفر «دیوانه» بوده است. حالا دیگر مادر بزرگ حق طبابت ندارد. مادر بزرگ به آن یک نفر «جامعه» می‌گوید و معتقد است، دلیلش این است که امروزه باید همه چیز از لحاظ سیاسی صحیح باشد و بنابراین او دیگر حق ندارد به مردم دست بزند، مخصوصاً به این دلیل که جامعه آن قدر خرده‌گیر شده که حتی استعمال دخانیات را در اتاق‌های عمل هم ممنوع اعلام کرده است، خب چه کسی می‌تواند تحت این شرایط کار کند؟ هان؟

بنابراین حالا اکثر مواقع خانه است و بریت - ماری و مامان را به مرز جنون می‌رساند. بریت - ماری همسایه‌ی مادر بزرگ است و مامان، مادر السا. در واقع بریت - ماری همسایه‌ی مادر السا هم هست، چون مادر السا در آپارتمان مادر بزرگ السا زندگی می‌کند و السا هم در مجاورت مادر بزرگ زندگی می‌کند، چون السا نزد مادرش زندگی می‌کند، البته به جز آخر هفته‌ها که یک‌درمیان پیش پدرش و لیزته است. و البته جرج هم در مجاورت مادر بزرگ زندگی می‌کند، چون او هم با مامان زندگی می‌کند. مسئله کمی پیچیده است.

بگذریم. برگردیم سر اصل مطلب: ابرنیروی مادر بزرگ این است که زندگی دیگران را نجات دهد و مردم را به مرز جنون برساند، چیزی که او را به یک ابرقهرمان «دیسفانکشنال» تبدیل کرده است. السا معنی این لغت را می‌داند، چون به ویکی‌پدیا مراجعه کرده است. هم‌سن و سال‌های مادر بزرگ به ویکی‌پدیا،